



NEBRAS

Academic Research Quarterly
Issue 14, Summer 2026

Special Issue: The Discourse of Power



The Tragedy of Power in the Post-Truth Sphere

Sayed Hussain Eshraq

Writer and Researcher in Philosophy

Email: eshraq@nebras.eu | ORCID: 0009- 0006- 2459 – 4271



<https://doi.org/10.68138/nebras-14001>

Abstract

Article type:
Research Article

Article History:

Received: 20/05/2026

Revised: 10/07/2026

Accepted: 24/08/2026

Published: 21/09/2026

This study seeks to critically interrogate the “tragedy of power in the post-truth condition” and to re-examine the changing relationship among power, truth, and ethics in the contemporary age. By the tragedy of power, the study refers to the paradoxical condition in which power, even as it expands its technological, communicative, and regulatory capacities, increasingly confronts a crisis of meaning, the erosion of normative horizons, and the weakening of the constitutive relationship between knowledge and virtue. The central problem of this inquiry is to elucidate this transformation within a historical order in which instrumental rationality has progressively reconfigured the relationship between power, truth, and morality. Drawing upon critical discourse analysis and a genealogical approach, the study traces the transformation of power from classical disciplinary formations toward contemporary modalities of control, including algorithmic forms of governance and the increasingly overt manifestations of populism. Particular attention is devoted to the process through which the autonomy of ethical and normative horizons is progressively subordinated to the imperatives of profitability, efficiency, optimization, and calculability. The study further examines the role of mechanisms of dehumanization in the reconfiguration of the social and political lifeworld, emphasizing the ways in which technologically mediated systems of power reshape both human subjectivity and the conditions of collective existence. Alongside an examination of the structures of functional nihilism, this inquiry addresses the phenomenon of the radical politicization of truth—a

Keywords:

Power transformation,
political ethics,
instrumental rationality,
lifeworld,
functional nihilism,
existential turn,
capacity for interaction
with the Other

condition in which truth itself becomes transformed within the logic of discursive competition, while the political sphere is increasingly constituted as an arena of affective mobilization, identity-based polarization, and the continual reproduction of symbolic antagonisms. Under such conditions, the possibility of rational dialogue and the broader horizon of civilizational reason are progressively marginalized, generating a form of structural closure within international relations that constrains the emergence of emancipatory forms of political and social action. Finally, by analyzing the reproduction of identity-based tensions within contemporary communicative environments, this study argues for the necessity of an “existential turn” in our understanding of the relationship among power, ethics, and the human condition. Within this framework, a renewed engagement with virtue-oriented agency and a transition toward a paradigm of “capability in relation to the Other” are proposed as possible horizons for safeguarding ethical and civilizational life in the twenty-first century. Such a reorientation calls for moving beyond conceptions of power grounded primarily in domination, instrumental calculation, and control, toward an understanding of human capability founded upon relationality, ethical responsibility, recognition of the Other, and the preservation of the conditions necessary for meaningful collective existence.



نبراس
شماره ۱۴، تابستان ۱۴۰۵
ویژه گفتمان قدرت



تراژدی قدرت در سپهرِ پساحقیقت

سید حسین اشراق

نویسنده و پژوهشگر فلسفه

Email: eshraq@nebras.eu

ORCID: 0009-0006-2459-4271

چکیده

این پژوهش با هدف واکاوی «تراژدی قدرت در سپهر پسا حقیقت» و بازشناسی دگرگونی نسبت میان قدرت، حقیقت و اخلاق در دوران معاصر سامان یافته است. مقصود از تراژدی قدرت، پارادوکس وضعیتی است که در آن، قدرت همزمان با گسترش ظرفیت‌های فناورانه، ارتباطی و کنترلی خود، با بحران معنا، فرسایش افق‌های هنجاری و تضعیف پیوند میان دانش و فضیلت مواجه می‌شود. مسئله اصلی نوشتار، تبیین این دگرگونی در نظامی است که در آن عقلانیت ابزاری به تدریج به بازتعریف رابطه میان قدرت، حقیقت و اخلاق انجامیده است. این پژوهش با به کارگیری روش تحلیل گفتمان انتقادی و رویکرد تبارشناسانه، روند تحول قدرت را از الگوهای انضباطی کلاسیک به سوی صورت‌های نوین کنترلی، الگوریتمیک و شکل‌های آشکار پوپولیسم بررسی می‌کند. در این میان، روندی بررسی می‌شود که طی آن، استقلال افق‌های هنجاری اخلاقی در برابر منطق سودآوری، کارآمدی و محاسبه‌پذیری تضعیف می‌شود. افزون بر این، نقش سازوکارهای «انسانیت‌زدایی» در بازآرایی زیست‌جهان اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرد. نوشتار حاضر در کنار بررسی ساختارهای نیهیلیسم کارکردی، به سیاسی‌شدن افراطی حقیقت می‌پردازد؛ وضعیتی که در آن حقیقت در منطق رقابت‌های گفتمانی دگرگون شده و عرصه سیاست به میدان بسیج عاطفی، قطبی‌سازی هویتی و بازتولید دشمنی‌های نمادین تبدیل می‌شود. در چنین وضعی، خرد تمدنی و امکان گفتگوی عقلانی در سطح جهانی به حاشیه رانده می‌شود و نوعی انسداد ساختاری در مناسبات بین‌المللی پدید می‌آید که راه را بر کنش‌های رهایی‌بخش می‌بندد. در نهایت، پژوهش حاضر با تحلیل بازتولید تنش‌های هویتی در بسترهای ارتباطی معاصر، بر ضرورت یک «چرخش وجودی» در فهم نسبت میان قدرت، اخلاق و انسان تأکید می‌کند. در این چارچوب، بازاندیشی در پویش فضیلت‌محور و گذار به پارادایم «توانمندی در تعامل با دیگری» به عنوان افقی برای پاسداری از حیات اخلاقی و تمدنی در سده بیست و یکم پیشنهاد می‌گردد.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخچه مقاله:

دریافت: ۱۴۰۵ / ۰۲ / ۲۵

بازنگری: ۱۴۰۵ / ۰۴ / ۱۵

پذیرش: ۱۴۰۵ / ۰۵ / ۲۸

تاریخ نشر: ۱۴۰۵ / ۰۶ / ۳۰

واژگان کلیدی:

دگردیسی قدرت،

اخلاق سیاسی،

عقلانیت ابزاری،

زیست‌جهان،

نیهیلیسم کارکردی،

چرخش وجودی،

توانمندی در تعامل با

دیگری

ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس

. درآمد: طرح کلی مسئله و ضرورت پژوهش

در زیست جهان شبکه‌وارِ معاصر، ماهیتِ قدرت از سخت‌افزاری و تمرکز بر توان نظامی، به سیالیتِ نرم‌افزاری و سلطه بر «هژمونیِ روایت‌ها» تغییر وضعیت داده است. قدرت در دوران معاصر، بیش از آنکه در انباشتِ ابزارهای تخریب نمایان شود، در توانایی صورت‌بندی معنا و جهت‌دهی به افق‌های ذهنی شکل می‌گیرد، از همین رو قدرت اجتماعی را بر اساس مفهوم «کنترل» - یعنی توانایی یک گروه برای کار بستِ نفوذ بر گروه‌های دیگر و اعضای آن‌ها - تعریف می‌کنند؛ «فرآیندی که نه تنها در سطحِ گفتمان عمل می‌کند، بلکه با تأثیرگذاری بر ذهنِ افراد، دانش، باورها، نگرش‌ها، ایدئولوژی‌ها و بازنمایی‌های اجتماعی آنان را شکل می‌دهد» (Van Dijk, 2008: 10).

در خوانش‌های متأخر از قدرت نیز، از جمله در آثار بیونگ چول هان^۱ ذیل مفهوم «روان سیاست»^۲، بر این بُعد تأکید شده است. در این چارچوب، شبکه دانش و فناوری نه تنها بدنِ انسان‌ها، بلکه ذهن و روان آنان را در مقیاسِ جهانی سامان‌دهی می‌کند. آنچه در اینجا رخ می‌دهد، پدیدار شدنِ نوعی «پروژه‌انگاری سوژه» است؛ به این معنا که به جای تأکید بر انگیزه‌ها و منافع کنشگران، بر فرآیندها و تکنیک‌های تولید سوژه تمرکز می‌شود؛ «سوژه‌ای که خود محصول و اثرِ اعمال قدرت است» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۳۴۳). با این حال، پارادوکس بنیادین قدرت در عصر حاضر آن است که هم‌زمان با اوج‌گیری عقلانیت ابزاری، نوعی بازگشت به زبان‌های ساده‌شده و گاه ابتدایی در عرصه سیاست جهانی مشاهده می‌شود؛ وضعیتی که بیشترین نمود آن در «بحران آزادی» (Han, 2017: 1) آشکار می‌گردد. در این ساحت، شکاف میان تکنیک و اخلاق به نقطه‌ای بحرانی می‌رسد که در آن پیشرفته‌ترین ابزارهای مادی، در خدمت ابتدایی‌ترین اشکال اراده معطوف به سلطه قرار می‌گیرند.

نتیجه این وضعیت، ظهور نوعی آشفتگی معنایی در نظام بین‌الملل است که در آن لنگرگاه‌های تثبیت‌کننده معنا سست شده و امکان اجماع بر سر مفاهیم بنیادین کاهش

^۱. Byung-Chul Han (1959)

^۲. Psychopolitics

می‌یابد. در چنین شرایطی، عقلانیتِ ابزاری با فرسایش بنیان‌های هنجاری، زمینه‌بازتولید روایت‌های ستیزه‌جو را فراهم می‌سازد. در این افقِ پساحقیقت، قدرت دیگر از مسیرِ اقتناع عقلانی عمل نمی‌کند، بلکه از رهگذرِ بسیجِ عواطف و دوگانه‌سازی گفتمانی، به جبرانِ خلأهای مشروعیت خود می‌پردازد. در چنین ساختاری، حقیقت نه تنها از رهگذرِ نهادهای معرفتی، بلکه در فرآیندِ رقابتِ روایت‌ها خلق می‌شود؛ وضعیتی که در آن تمایز میان «قربانی» و «قربانی‌نمایی» گاه چنان لغزنده می‌نماید که استناد به رنج، می‌تواند به بخشی از سازوکارهای منازعه برای تثبیت حقانیت بدل شود. فرسایش معیارهای جهان‌شمول و افول روایت‌های وفاق‌ساز، وضعیتی را پدید آورده است که در آن هیچ قطب تمدنی در شرایط کنونی از اجماع کافی برای ایفای نقش به‌عنوان مرجع اخلاقی مسلط برخوردار نیست. بدین ترتیب، جهان معاصر به فضای سیال و چندپاره گام نهاده است که در آن مرجعیت واحد معنا فروپاشیده و «هیچ هنجارِ مسلطی توسط یک کشور یا مرکز تمدنی خاص قابل تعریف نیست» (Li and Zhang, 2018: 8).

ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که بازگشتِ تهدید به نابودی به سطح زبان رسمی دیپلماسی، دیگر تنها یک لغزش زبانی یا موضع‌گیری تاکتیکی نیست، بلکه نشانه‌ای از یک بحران هستی‌شناختی در نظم تمدنی و تغییر در قواعد بازتولیدِ گفتمانِ قدرت است. این چرخشِ زبانی، در واقع پرده از عریان‌شدنِ سازوکارهای ساختاری در «خشونت نمادین» برمی‌دارد؛ آنجا که فرمانروایی، برای بازتعریفِ مرزهای «درون‌باشی و برون‌گذاری» (شمول و استثنا) و پابرجا نگه داشتنِ چیرگیِ (هژمونی) خود، فراتر از ابزارهای پیش‌بینی‌پذیرِ حقوقی گام می‌نهد. این رویکرد، گویای گذارِ قدرت از چارچوب‌های قانون‌مدار به قلمرو «وضعیتِ استثنایی»، بازتولیدِ هراس و ساختِ تهدیدهای وجودی است.

در چارچوب نظریه‌کنش‌گفتاری^۳ جان ال. آستین^۴، چنین گزاره‌هایی تنها توصیفِ واقعیت نیستند، بلکه از سنخ گفتارهای «انجامی»^۵ به شمار می‌روند؛ یعنی کنش‌های ساختاریافته از قدرت که با بیان شدن، هنجارهای حاکم بر مناسبات اجتماعی و سیاسی را دگرگون

^۳ Speech Act Theory

^۴ John Langshaw Austin (1911-1960)

^۵ Performative

می‌سازند. بر این اساس، در تحلیل چنین بحران‌هایی باید دگرگونی بنیادینی در روش‌شناسی تفسیر حقوقی و سیاسی صورت گیرد؛ امری که جردن پرکینز^۶ بر آن پای می‌فشارد و استدلال می‌کند که برای درک پیوند زبان و حاکمیت، باید «تمرکز از معنای کلمات روی صفحه [کاغذ]، به سوی یک عمل» معطوف شود (Perkins, 2024: 473).

در واقع، پافشاری بر معنای انتزاعی و ظاهری واژه‌ها، ما را از درک حقیقت آن‌گنشی که بازیگران قدرت در بستر یک کردار اجتماعی در پی اجرای آن هستند، بازمی‌دارد. از این رو، کارکرد این گفتارها تنها در سطح بازنمایی و معناشناسی باقی نمی‌ماند؛ بلکه زبان، خود به ابزاری برای اقدام عینی ساختارهای قدرت تبدیل می‌شود تا در جهان واقع، اثرهای ملموس بر جای بگذارد؛ اثرهایی چون تزریق هراس نظام‌مند، اعمال سلطه، و بی‌ثبات‌سازی ادراکی در جوامع هدف؛ فرآیند محاسبه شده که برخلاف گذشته، به جای تصرف تن‌ها، با تسخیر روان توده‌ها به بازتولید فرودستی می‌انجامد.

در امتداد همین منطق، دادرسی‌های نورنبرگ^۷ به گونه‌ی روشنی نشان دادند که زبان می‌تواند واجد بار کیفی و پیامدهای حقوقی باشد؛ به این معنا که گفتار، در شرایط تاریخی معین، نه تنها بازتاب خشونت، بلکه یکی از سازوکارهای تولید و تسهیل آن نیز به شمار می‌رود. در این چارچوب، یولیوس اشترایشتر^۸ نه به سبب صدور دستور مستقیم قتل، بلکه به سبب نقش مستمر و سازمان‌یافته در تحریک جمعی از طریق تولید و انتشار گفتار نفرت برانگیز محکوم شد. این امر نشان می‌دهد که مسئولیت کیفی در رویه نورنبرگ می‌تواند از سطح کنش‌های مادی مستقیم فراتر رفته و به قلمرو اثرگذاری گفتمانی نیز تسری یابد؛ جایی که زبان در جایگاه یک نیروی اجتماعی، در شکل‌دهی به ادراک جمعی و آماده‌سازی بستر خشونت نقش ایفا می‌کند.

یولیوس اشترایشتر توسط دادگاه به سبب تحریک (تحریک به مرگ / تبلیغات مرگ) در ذیل بند چهارم کیفرخواست، یعنی جنایت علیه بشریت، محکوم گردید؛ جرمی که در ماده

^۶. Jordan L. Perkins

^۷. Nuremberg Trials

^۸. Julius Streicher

۶ (c) منشور دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ^۹ تعریف شده است و دربردارنده کنش‌هایی از جمله قتل، نابودی، بردگی، تبعید و سایر رفتار غیرانسانی یا آزار و اذیت بر پایه دلایل سیاسی، نژادی یا مذهبی است.

در همین راستا، نکته محوری در رویه قضایی نورنبرگ آن است که دادگاه بدون مفروض انگاشتن رابطه علی مادی میان انتشارات اشتراشر و جنایات رخ داده، عاملیت گفتار را به‌مثابه زهری توصیف می‌کند که «به ذهن هزاران آلمانی تزریق شد و آنان را واداشت تا از سیاست [نازی‌ها] پیروی کنند» (Gordon, 2004:144). این استعاره حقوقی - سیاسی، دلالت بر فهم غیرمکانیکی از علیت دارد که در آن، اثرگذاری گفتار نه در سطح رابطه مستقیم علت و معلول، بلکه در سطح شکل‌دهی به ذهنیت جمعی و تولید شرایط امکان کنش خشونت‌آمیز فهم می‌شود.

در متن رأی دادگاه نیز تأکید می‌شود که اشتراشر با انتشار مداوم مطالبی که آشکارا در جهت نفرت‌پراکنی و برانگیختن افکار عمومی علیه یک گروه انسانی عمل می‌کرد، در شکل‌گیری بستر ذهنی و اجتماعی خشونت سهیم بوده است. از این منظر، «زبان نابودی» تنها بازتاب خشونت نیست، بلکه خود به‌عنوان یکی از سازوکارهای تولید، بازتولید و عادی‌سازی آن عمل می‌کند؛ سازوکاری که در آن، خشونت می‌تواند پیش از تحقق مادی، در سطح گفتمانی و ادراکی زمینه یابد و به امر پذیرفتنی تبدیل گردد.

در ادامه این روند هنجارسازی حقوقی، بند ۲ از ماده ۵۱ پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو^{۱۰} نیز «هرگونه عمل یا تهدید به خشونت را که هدف اصلی آن ارباب غیرنظامیان باشد» به‌صورت صریح و الزام‌آور ممنوع اعلام می‌کند (Protocol Additional I, 1977, art. 51, para. 2)؛ امری که نشان‌دهنده تداوم همین منطق در حقوق بشردوستانه معاصر و گسترش تدریجی مفهوم مسئولیت در قبال اشکال غیرمستقیم خشونت است (Schmitt, 2010: 303).

⁹. Charter of the International Military Tribunal

¹⁰. Article 51(2) of Additional Protocol I to the Geneva Conventions

در این افق، خطر اصلی در معماری نهادی‌ای نهفته است که امکان پاسخ‌گویی را محدود می‌سازد. چنان‌که نشان داده شده است، «نظمی شکل گرفته که در آن همان کشوری که قواعد را تدوین کرده، هم‌زمان سازوکارهایی را نیز ایجاد نموده است تا این قواعد در برابر خود آن کشور قابل اعمال نباشند» (Risse, 2026). در چنین وضعیتی، خشونت نه استثنا، بلکه بخشی از منطق درونی کنش سیاسی است و کارکرد آن از ابزار به ساختار ارتقا می‌یابد. بازگشت برخی صورت‌های نمادین جنگ‌محور، نشان‌دهنده تداوم الگوهای پیشامدرن است؛ همان‌گونه که سابین بارینگ-گولد^{۱۱} سراینده مارش‌های عقیدتی در «سرود ستیزه‌جویانه»^{۱۲} صورت‌بندی کرده بود، منطق حرکت جمعی در قالب استعاره جنگ بازنمایی می‌شود؛ امری که به تعبیر سایمون تیس‌دال^{۱۳}، «نسل‌های بعدی را معذب کرد» (Tisdall, 2026). این بازگشت زبانی، نشانه‌ای از ظهور دوباره «اخلاق عصر حجر» در بستر مدرنیته است که در آن «دیگری» نه به مثابه سوژه‌ای اخلاقی، بلکه به عنوان رقیب قابل حذف بازنمایی می‌شود. در برابر این روند و سیطره نیهیلیسم تکنولوژیک، گی دوبور^{۱۴} نظریه‌پرداز «جامعه نمایش» بر امکان بازپس‌گیری تجربه تاریخی تأکید کرده و تصریح می‌کند:

نقد جغرافیای انسانی، بستری برای خلق فضاها و رویدادهایی است که در آن‌ها جوامع برای بازپس‌گیری هویت اصیل تاریخی و رهایی نیروی کار خویش به‌پا می‌خیزند؛ تلاشی برای زیستن در فضایی که تاریخ آن، به دست خود آن‌ها نگاشته شده باشد (Debord, 2014: 95).

در این افق، پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که سیطره اشکال نوین نیهیلیسم تکنولوژیک به استعمار زیست‌جهان اخلاقی توسط ساختارهای قدرت انجامیده است. در اینجا، نیهیلیسم تکنولوژیک به وضعیتی اشاره دارد که در آن گسترش توانایی‌های فنی، بدون همراهی با افق‌های اخلاقی و معنایی، به خودبسندگی ابزار و کاهش ارزش‌های انسانی می‌انجامد. هدف این مطالعه تنها توصیف این وضعیت نیست، بلکه صورت‌بندی امکان‌های نظری برای گذار به نوعی عقلانیت ارتباطی و فضیلت‌محور است؛ عقلانیتی که

¹¹ Sabine Baring-Gould (1834 – 1924)

¹² Onward, Christian Soldiers

¹³ Simon Tisdall (1953)

¹⁴ Guy Debord (1931 – 1994)

بتواند در برابر بازتولید الگوهای بدوی قدرت در عصر تکنولوژی، شرایط پایداری اخلاقی و استمرار حیات تمدنی را فراهم آورد.

۲. بیان مسئله و صورت‌بندی پروبلماتیک

مسئله محوری این پژوهش، واکاوی «بحران معنا و چالش‌های گستره اخلاق» در کانون مناسبات قدرت معاصر است. از منظر تاریخی، به نظر می‌رسد پیوند دیرینه میان «دانش» و «فضیلت» دچار گسست شده است؛ به گونه‌ای که دانش و فناوری، فراتر از کارکرد رهایی‌بخش، گاه در قالب ابزاری برای توسعه‌طلبی راهبردی و چیره شدن بر «دیگری» به کار گرفته می‌شوند. پروبلماتیک این تحقیق بر این پرسش استوار است که دگرگونی قدرت از الگوهای «انضباطی» به سوی صورت‌های «کنترلی و الگوریتمیک»، چگونه به تضعیف جایگاه ارزش‌های هنجاری در زیست‌جهان انجامیده است.

در این گذار، بخشی از ساختار قدرت با فاصله گرفتن از منطق مسئولیت‌پذیری تمدنی، به سوی نوعی عقلانیت ابزاری و واکنشی سوق یافته است که می‌توان آن را به مثابه «بدویت مدرن» تحلیل کرد؛ بدین معنا که الگوهای حذف، دشمن‌سازی و سلطه، در درون ساختارهای پیشرفته فناورانه و نهادی بازتولید می‌شوند و ابزارهای مدرن می‌توانند در خدمت صورت‌های ابتدایی‌تر کاربست قدرت قرار گیرند. این فرآیند با فرسایش سازوکارهای اخلاقی بازدارنده، زمینه‌های تشدید تعارض‌های هویتی و تمدنی را فراهم کرده و با بهره‌گیری از ابزارهای پیشرفته در جهت افزون‌خواهی، به قطبی‌سازی در عرصه‌های گوناگون دامن می‌زند.

این بحران در لایه‌های گوناگون، ابعاد زیر را پدید آورده است:

گسست معرفتی و چالش‌های زیست‌جهان: در حوزه معرفت‌شناختی، ایجاد فاصله میان «دانش» و «منش» سبب شده است تا قدرت با خروج از مدار اخلاق، به سوی الگوهای گفتمانی تقلیل‌گرایانه حرکت کند. در این چارچوب، عقلانیت راهبردی با نگاه ابزاری به انسان و جهان، مرزهای معنابخش میان «اصالت زیستن» و «کارکرد ابزاری» را با ابهام روبرو کرده است.

تغییر در منطق پایش: برخلاف الگوی انضباطی پیشین که بر هدایت بدن‌ها تمرکز داشت، قدرت معاصر بر «مدیریت احتمالات» و «تنظیم رفتار در لحظه» معطوف شده است. این پایش الگوریتمیک و نامریی، با نفوذ در زیست‌جهان، ظرفیت‌های عاملیت مستقل را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بحران معنا در نسبت با حیات و زیست‌بوم: گرایش به «انسانیت‌زدایی»^{۱۵} در برخی رویکردهای سیاسی، از چالش‌های راهبردی این سده است که در آن ممکن است انسان و طبیعت تنها به عنوان «منابعی برای استثمار» نگریسته شوند. این نگاه قدرت‌محور، زمین را نه به مثابه خانه مشترک، بلکه به عنوان گستره برای رقابت‌های هژمونیک می‌بیند که پیامد آن افزایش شکنندگی در زیست‌بوم بشری است.

فرسایش فضیلت در نظم جهانی: سیطره برخی روایت‌های کاذب و بازتولید شکاف‌های هویتی، اراده عمومی را با محدودیت روبرو ساخته است. این وضعیت به تضعیف مرجعیت اخلاقی در سطح جهانی منجر شده و امکان گفتگوی سازنده و عقلانی را به حاشیه رانده است.

در میان این گسست‌های تمدنی، نیاز پژوهش حاضر در بازخوانی نسبت میان قدرت و فضیلت نهفته است. پرسش اینجاست که چگونه می‌توان از «انسانیت» به مثابه یک ضرورت سیاره‌ای پاسداری کرد؟ این نوشتار بر محور ضرورت بازاندیشی در سیاست فضیلت‌مند استوار است تا در برابر روندهای نیهیلیستی، افقی برای استمرار حیات اخلاقی و تمدنی در سده بیست و یکم ترسیم کند.

۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی، تفسیری و انتقادی و با تلفیق تحلیل گفتمان انتقادی^{۱۶} و تبارشناسی قدرت^{۱۷} انجام شده است. این ترکیب امکان می‌دهد از یک‌سو سازوکارهای

15. Dehumanization

16. Critical Discourse Analysis (CDA)

17. Genealogy

زبانی و گفتمانی تولید، بازتولید و مشروعیت‌بخشی به مناسبات قدرت بررسی شود و از سوی دیگر، گسست‌ها و دگرگونی‌های تاریخی صورت‌های قدرت/دانش و رژیم‌های حقیقت‌رديابی گردد. مواد مورد بررسی شامل متونی از گفتمان‌های سیاسی مرتبط با تهدیدهای وجودی، گفتارهای پوپولیستی در بسترهای دیجیتال و اسناد حقوقی مرتبط با مسئولیت گفتار نفرت‌زا است که به صورت هدفمند و بر اساس ظرفیت آن‌ها برای آشکار ساختن نسبت میان زبان، قدرت، حقیقت و اخلاق انتخاب شده‌اند. این موارد نه به عنوان نمونه‌های آماری یا نماینده یک جامعه آماری، بلکه به عنوان نقاط کانونی گفتمانی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

در سطح تحلیل گفتمان انتقادی، متون بر اساس الگوی سه‌سطحی متن، کردار گفتمانی و کردار اجتماعی تحلیل می‌شوند؛ بدین صورت که در سطح متن، انتخاب واژگان، استعاره‌ها، قطب‌بندی «ما/ آن‌ها»، بازنمایی کنشگران، پیش‌فرض‌ها و راهبردهای ارزیابی بررسی شده و در سطح کردار گفتمانی، بینامتنیت، بیناگفتمانی و نحوه تولید و گردش معنا مورد توجه قرار می‌گیرد؛ سپس این یافته‌ها در سطح کردار اجتماعی با ساختارهای قدرت، نابرابری و سازوکارهای مشروعیت‌بخشی پیوند داده می‌شوند. در این چارچوب، زبان تنها بازتاب واقعیت اجتماعی تلقی نمی‌شود، بلکه یکی از عرصه‌های اصلی اعمال و بازتولید قدرت است. در مرحله بعد، یافته‌های حاصل از تحلیل گفتمان در پرتو رویکرد تبارشناختی بازخوانی می‌شوند تا گسست‌ها، جابه‌جایی‌های معنایی و شرایط تاریخی شکل‌گیری صورت‌های قدرت/دانش و رژیم‌های حقیقت آشکار گردد. از این منظر، تبارشناسی در پی یافتن منشأیی واحد و خطی برای پدیده‌ها نیست، بلکه تحول و منازعه صورت‌های گفتمانی و نسبت آن‌ها با قدرت را بررسی می‌کند.

بر این اساس، تلفیق دو رویکرد در پژوهش حاضر به منزله ادغام کامل دو روش نیست، بلکه نوعی تقسیم کار تحلیلی است: تحلیل گفتمان انتقادی به چگونگی عمل قدرت در سطح متن و کردار گفتمانی می‌پردازد و تبارشناسی، تاریخی‌شدن و دگرگونی این سازوکارها را واکاوی می‌کند. بنابراین، تحلیل حاضر در پی سنجش تجربی میزان اثرگذاری گفتمان‌های مورد بررسی یا تعمیم آماری یافته‌ها نیست، بلکه هدف آن تبیین تفسیری

سازوکارهای معنایی، نمادین و هنجاری‌ای است که از طریق آن‌ها نسبت میان قدرت، حقیقت و اخلاق در گفتمان‌های معاصر تولید و بازتولید می‌شود.

۴. پیشینه پژوهش و پی‌رنگ نظری

واکاوی مفهوم قدرت، همواره در کانون تأملات فلسفی و سیاسی قرار داشته است؛ به گونه‌ای که از کالبدشکافی «قدرت انضباطی» و «تبارشناسی دانش» در اندیشه میشل فوکو^{۱۸}، تا تبیین «عمل سیاسی» و «حوزه عمومی» در آثار هانا آرنست^{۱۹} و نیز نظریه «کنش ارتباطی» و «زیست‌جهان» یورگن هابرماس^{۲۰}، بسترهای نظری سترگی فراهم آمده است. با این حال، ضرورت تحقیق حاضر در این نقطه صورت‌بندی می‌شود که اگرچه میراث نظری این متفکران، بنیان‌های درک ما از «سلطه» و «تفاهم» را پی‌ریزی کرده است، اما جهان معاصر با گسست‌های بی‌پیشینه‌ای مواجه گشته که نیازمند بازخوانی این نظریات در بستر نوین است.

این پژوهش بر آن است تا میان نظریه‌های کلاسیک و پدیده‌های نوظهوری همچون «بدویت گفتمانی در دیپلماسی دیجیتال» و «ارزش‌زدایی تمدنی» پیوند منسجم برقرار سازد. در حالی که ادبیات پژوهشی موجود بیشتر بر جنبه‌های تکنیکی یا روان‌شناختی شبکه‌های اجتماعی تمرکز یافته اند، این تحقیق با نگاه تمدنی-انتقادی به تحلیل این مسئله می‌پردازد که چگونه ابزارهای مدرنی چون ایکس (توئیتر سابق)، به جای گسترش عقلانیت ارتباطی، به عرصه‌ای برای بازتولید «برتری‌جویی‌های بدوی» و تهدیدات تمدنی در قرن بیست‌ویکم بدل شده اند.

چارچوب مفهومی این مطالعه بر این اصل استوار است که در دوران کنونی، ما با نوعی «ناهم‌زمانی معرفتی» روبه‌رو هستیم؛ وضعیتی که در آن پیشرفته‌ترین فناوری‌های ارتباطی، در خدمت خوارانگاری فضیلت و سلب کرامت انسانی قرار گرفته اند. جایگاه ویژه این نوشتار، در مستندسازی این حقیقت نهفته است که زوال اخلاق در مناسبات بین‌الملل، نه

18. Michel Foucault (1926–1984)

19. Hannah Arendt (1906–1975)

20. Jürgen Habermas (1929–2026)

یک لغزش گذرا، بلکه نشانه‌ای از استعمار زیست‌جهان توسط قدرت الگوریتمیک است. بدین‌سان، این تحقیق با سنتز رویکردهای انتقادی، خلأ موجود در تبیین رابطه میان «توسعه‌طلبی استراتژیک» و «فروپاشی معنا» را پر کرده و چارچوب نوین برای فهم «بحران انسانیت» در عصر پساحقیقت ارائه می‌دهد.

۵. ادبیات موضوع و چارچوب نظری

چارچوب نظری این نوشتار بر سه‌گانه‌ای از تأملات معرفتی، تمدنی و ساختاری استوار است که فرآیند دگردیسی و گسست معنا در گستره قدرت را تبیین می‌کنند. در لایه نخست، با عزیمت از رهیافت نیچه‌ای در باب «اراده معطوف به قدرت»^{۲۱} و پیوند آن با مفاهیم پساساختارگرایانه، نشان داده می‌شود که چگونه قدرت در عصر حاضر با خروج از مدارهای اخلاقی، به بازتولید «وضعیت استثنایی»^{۲۲} روی آورده است؛ وضعیتی که طبق آرای جورجو آگامبن^{۲۳}، با تعلیق هنجارها، سوژه را به «حیات برهنه»^{۲۴} تقلیل داده و انسانیت را از جنبه حقوقی و اخلاقی‌اش تهی می‌سازد. در این ساحت، «دیگری تمدنی» همچون «هوموساکر»^{۲۵} تلقی شده و مورد یورش قرار می‌گیرد؛ یعنی موجودی که «بر اساس یک جرم قضاوت می‌شود، اما اجازه داده نمی‌شود که قربانی [مقدس] گردد؛ با این حال، هر کس او را بکشد به قتل محکوم نخواهد شد» (Agamben, 1998: 77). این منطق حذف، مرزهایی میان قانون و خشونت را از میان برده و حیات انسانی را به موضوع صرف تکنیک‌های قدرت بدل می‌کند.

این انحطاط در لایه تمدنی- فرهنگی، با نقد بنیادین انگاره «برخورد تمدن‌ها»^{۲۶}ی ساموئل هانتینگتون^{۲۷} تعمیق می‌شود. در حالی که هانتینگتون بر شکاف‌های هویتی و تضادهای فرهنگی تأکید می‌ورزید، این پژوهش با بازخوانی بحران‌های روانی انسان معاصر در اندیشه

21. Will to power

22. State of Exception

23. Giorgio Agamben (1942-)

24. bare life

25. Homo Sacer

26. The Clash of Civilizations

27. Samuel P. Huntington (1927-2008)

بیونگ - چول هان، نشان می‌دهد که گسست اصلی نه در میان تمدن‌ها، بلکه در درون انسان رخ داده است. در این نوشتار، برای فهم دگردیسیِ گفتمان، به تعریف ساختاری از آن نیازمندیم؛ تعریفی که ماهیتِ کنش‌مندِ آن را در بسترهای اجتماعی نمایان سازد، چنان‌که: «گفتمان را می‌توان به‌عنوان مجموعه‌ای پیچیده از کنش‌های زبانی هم‌زمان و پی‌درپی مرتبط با یکدیگر درک کرد که در درون و میان حوزه‌های مختلف کنش اجتماعی آشکار می‌شوند» (Wodak, 2001: 66).

بر این اساس، گفتمان تنها مجموعه‌ای از نشانه‌ها نیست، بلکه میدانِ کنشی است که در آن، بازنمایی‌های زبانی به ابزارهایی برای تثبیت یا دگرگونی مناسباتِ قدرت تبدیل می‌شوند. این وضعیت، در لایه سوم، نوعی بازگشتِ واژگون به «قدرتِ شبانی»^{۲۸} را تداعی می‌کند؛ قدرتی که اگرچه در ریشه‌های تاریخی‌اش بر مراقبت از گله استوار بود، در دوران مدرن به ابزاری برای هدایتِ توده‌وار و ردیابی همه‌جانبه تغییر ماهیت داده است. در این وضعیت، «زوالِ اروس»^{۲۹} و فرسودگیِ سوژه، راه را برای نوعی بدویتِ نوین هموار کرده است؛ به‌گونه‌ای که دیپلماسیِ دیجیتالی به‌جای آنکه محملی برای عقلانیتِ تفاهمی و گفتگوی میان‌فرهنگی باشد، به ابزاری برای بازتولیدِ خصومت‌های بدوی و تهدیداتِ تمدنی بدل گشته است. از همین‌رو، میشل فوکو^{۳۰} تأکید کرده است:

قدرتِ شبانی، تصویری از قدرت است که به‌جای اعمال بر یک قلمرو، بر یک کثرتِ اعمال می‌شود؛ قدرتی است که همگان را به جانبِ غایتِ خاص هدایت می‌کند و خود، واسطه‌ای در مسیرِ دستیابی به آن غایت است... در نهایت، این قدرت، معطوف به «همه» و «هرکس» در هم‌ارزیِ پارادوکسیکالِ آن‌هاست (فوکو، ۱۳۹۹: ۱۷۲)

در این چارچوب، می‌توان گفت قدرتِ معاصر، در هم‌نشینی با فناوری‌های ردیابی، به سوی صورت‌هایی از هدایت‌گری غیرمستقیم گرایش یافته است؛ صورت‌هایی که در آن، تولیدِ سوژه‌های قابل‌پیش‌بینی و تنظیمِ میدانِ کنش‌های اجتماعی، جایگزین اشکال سنتی‌تر

28. Pastoral Power

29. The decline (or waning) of Eros

30. Michel Foucault (1926–1984)

اعمال قدرت می‌شود. در چنین وضعیتی، امکان بروز برخی روایت‌های بدیل و دگراندیشانه با محدودیت‌هایی روبه‌رو می‌شود و این امر می‌تواند به تغییر در کیفیت تجربه اخلاقی در سطح اجتماعی بینجامد.

از منظر ساختاری و با ارجاع به بحث‌های مرتبط با «سرمایه‌داری نظارتی»^{۳۱} در خوانش شوشانا زوبوف^{۳۲}، می‌توان به این نکته توجه کرد که در برخی صورت‌بندی‌های نئولیبرالی، گرایش به کالایی‌شدن گسترده داده‌ها و کاهش مسئولیت‌های اجتماعی نهادهای قدرت مشاهده می‌شود. این روند در برخی تحلیل‌ها به مثابه دگرگونی در نسبت میان دانش، قدرت و آینده‌مندی فهم می‌شود؛ دگرگونی‌ای که می‌تواند امکان تجربه افق‌های متکثر آینده را محدودتر سازد.

در امتداد این تحولات، سپهر «پساحقیقت» را نباید وضعیتی بدانیم که تنها به حوزه معرفت محدود می‌شود و در آن تمایز میان حقیقت و خطا تضعیف گشته است؛ بلکه باید آن را به مثابه یک رژیم سیاسی-ارتباطی فهم کرد که در آن تولید حقیقت، مدیریت عواطف و سازمان‌دهی ادراک عمومی، به بخشی از فناوری‌های قدرت بدل شده‌اند. در این وضعیت، حقیقت نه موضوع شناخت، که عرصه منازعه قدرت است؛ چرا که کنشگران سیاسی و رسانه‌ای با چارچوب‌بندی روایت‌ها، تحریک عواطف جمعی و سامان‌دهی رژیم‌های ادراکی، در تعیین افق‌های جامعه مداخله می‌کنند. از این منظر، پساحقیقت امتداد منطقی همان دگرگونی‌هایی است که میشل فوکو در نسبت دانش و قدرت، و آنتوان رووروی^{۳۳} در مفهوم «حکومت‌مندی الگوریتمیک» نشان می‌دهند؛ یعنی انتقال قدرت از کنترل مستقیم رفتارها به تنظیم غیرمستقیم ادراک، ترجیحات و امکان‌های کنش سوژه؛ فرآیندی که در آن کاربست قدرت از سطح مداخلات آشکار به سوی هدایت نامرئی میدان انتخاب حرکت می‌کند.

ترکیب این منظرهای نظری نشان می‌دهد که وضعیت کنونی را باید تنش درونی در نظم‌های معاصر فهم کرد؛ تنش که در آن ابزارانگاری دانش و گسترش منطق ردیابی و

31. Surveillance Capitalism

32. Shoshana Zuboff (1951)

33. Antoinette Rouvroy (1973)

نظارت، پرسش‌های جدی دربارهٔ حدودِ عاملیت، مسئولیت و امکانِ بازاندیشی در سیاستِ اخلاقی مطرح می‌سازد. در این میان، ضرورتِ بازاندیشی در نسبتِ میانِ قدرت و فضیلت، به‌عنوان یک مسئلهٔ نظریِ گشوده قابل طرح است.

۶. تحلیل و بحث

این نوشتار با رویکردِ تبارشناسانه در پی آن است که سازوکارهای تحولِ سیاست را در نسبت با دگرگونی افق‌های هنجاری و صورت‌های فضیلت‌محور تحلیل کند؛ سازوکارهایی که طی آن‌ها سیاست از منطق‌های غایت‌محور فاصله گرفته و در قالب مجموعه‌ای از تکنیک‌های انضباطی، مدیریتی و تنظیم‌گرانه بازآرایی می‌شود. در این چارچوب، مسئلهٔ اصلی نه زوال سادهٔ فضیلت، بلکه دگرگونی شرایط امکانِ صورت‌بندی فضیلت در درون رژیم‌های متغیر قدرت است؛ دگرگونی‌ای که طی آن، معیارهای کنش اخلاقی از افق‌های غایت‌محور و انسان‌محور، به‌سوی شبکه‌ای از منطق‌های نهادی، اقتصادی، حقوقی و اطلاعاتی جابه‌جا و بازتعریف می‌شوند. بر مبنای این صورت‌بندی کلی، می‌توان برای تحلیل دقیق‌تر این جابه‌جایی‌ها، به بررسی تحولِ آشکال قدرت و بازآرایی منطق‌های اعمال آن پرداخت.

الف) تبارشناسی تحول آشکال قدرت و گذار به زیست‌سیاست

تحولِ قدرت را نمی‌توان در قالبِ روایتِ تکامل‌گرایانهٔ خطی فهم کرد، بلکه باید آن را به‌مثابهٔ جابه‌جایی در شیوه‌های کاربستِ قدرت و صورت‌های تولیدِ نظم اجتماعی تحلیل نمود. در برخی صورت‌بندی‌های تاریخی، مشروعیتِ قدرت به منابعی بیرون از نظم اجتماعی ارجاع داده می‌شد و از این‌رو، نوعی فاصله میان منبع مشروعیت و میدانِ کاربست قدرت شکل می‌گرفت؛ به‌گونه‌ای که حاکم در موقعیتِ میانجی‌گرانه میان این دو سطح عمل می‌کرد.

با تکوین مدرنیته، این فاصله دگرگون شده و قدرت در شبکه‌های نهادی، حقوقی، علمی و اداری توزیع و در سطح درون‌ماندگار در مناسبات اجتماعی مستقر می‌شود. در این زمینه، آنتونیو نگری^{۳۴} و مایکل هارت^{۳۵} در *امپراتوری*^{۳۶} تصریح می‌کنند که «حاکمیت شکل جدیدی به خود گرفته است که

^{۳۴}. Antonio Negri (1933 – 2023)

^{۳۵}. Michael Hardt (1960 –)

^{۳۶}. *Empire* (2000)

دیگر در قالب دولت - ملت‌های متمرکز قابل فهم نیست، بلکه در قالب شبکه‌ای جهانی و پراکنده از قدرت عمل می‌کند" (Hardt & Negri, 2000: xii).

در امتداد این تحلیل، آنان با الهام از میشل فوکو، مفهوم «زیست‌قدرت» را برای توضیح تمرکز قدرت بر تولید و تنظیم حیات اجتماعی - از کار و ارتباط تا بدن و دانش - به کار می‌گیرند. در عین تمایزگذاری میان زیست‌قدرت^{۳۷} و زیست‌سیاست^{۳۸}، این دو در خوانش فوکویی در افق «حکومت‌مندی» (فوکو، ۱۳۸۴: ۲۷) قلیل فهم‌لند؛ جایی که قدرت از خلال تکنیک‌های هدایت رفتار، سوژه‌های تاریخی خاصی را در پیوند با دولت مدرن و جامعه سرمایه‌داری شکل می‌دهد. در همین راستا، حکومت‌مندی «هدایت رفتار و تلاش برای تأثیرگذاری بر اعمال سوژه‌های آزاد تعریف می‌شود که در میانه روابط تثبیت‌شده سلطه و روابط سیال قدرت قرار دارد» (نش، ۱۳۸۰: ۴۴).

بر این اساس، زیست‌سیاست در تحلیل فوکو نشان می‌دهد که قدرت دیگر تنها در سطح فرمانروایی یا منع عمل نمی‌کند، بلکه به سازوکارهای مدیریت و تنظیم حیات جمعی بدل می‌شود. در این چارچوب، الگوی «شبان‌کارگی»^{۳۹} نیز به عنوان صورتی از حکومت‌مندی، بیانگر سازمان‌یافتن هدایت و مراقبت از زندگی در قالب عقلانیت‌های تنظیم‌گراانه است.

در امتداد همین تحول مفهومی، می‌توان از جابه‌جایی در شیوه‌های کاربست قدرت سخن گفت؛ به گونه‌ای که اگر در عصر فوکو، قدرت بیشتر در فضاها محصور (زندان، کارخانه، مکتب) جریان داشت، در وضعیت معاصر به تدریج به شکل سیال و شبکه‌ای و از طریق گردش داده‌ها و سازوکارهای اطلاعاتی عمل می‌کند. در این میان، بازخوانی مفهوم «حکومت‌مندی الگوریتمیک»^{۴۰} (Rouvroy & Berns, 2013: IV) در اندیشه آنتوان رووروی، ابعاد تازه‌ای از بحران سوژگی را آشکار می‌سازد. برخلاف تلقی سنتی از قدرت که بر اقناع عقلانی یا سلطه مستقیم استوار بود، رژیم نوین حکمرانی با دور زدن آگاهی سوژه و از طریق پیش‌بینی‌های آماری، پیش‌دستانه بر رفتارهای او اثر می‌گذارد. در این فرآیند، انسان نه به مثابه کنشگر صاحب اراده، بلکه در قالب «پروفایل‌های احتمالی»

37. Biopower

38. Biopolitics

39. pastoralism

40. Algorithmic Governmentality

بازنمایی می‌شود که بی‌نیاز از هرگونه گفتگو یا تفاهم انسانی، در محاسبات الگوریتمیک تقلیل می‌یابند. این استحاله، تحقق همان «انسانیت‌زدایی» ساختاری است که پیش‌تر بدان اشاره شد؛ وضعیتی که در آن، کرامت انسانی در فرآیند تقلیل سوژه به داده‌های پیش‌بینی‌پذیر، از معنا تهی می‌گردد.

در نهایت، گذار به زیست‌سیاست نه جایگزینی یک الگوی حاکمیت، بلکه دگرگونی در منطق‌های عمل قدرت است؛ به‌گونه‌ای که قدرت در سطح درون‌ماندگار در شبکه‌های اجتماعی و رژیم‌های تولید حقیقت عمل کرده و از خلال آن‌ها رفتار، ادراک و امکان‌های کنش سوژه را شکل می‌دهد.

ب) دگرذیسی اخلاق: کالانگاری فضیلت در پارادایم نئولیبرال

در این ساحت، در برخی صورت‌بندی‌های نئولیبرال، اخلاق تحت فشار منطق بازار و کارآمدی بازتعریف شده است. در چنین شرایطی، فضیلت گاه نه تنها بر پایه ارزش‌های ذاتی و هنجاری، بلکه بر مبنای میزان سازگاری آن با معیارهای بهره‌وری، رقابت و کارآمدی سنجیده می‌شود. این فرآیند می‌تواند به نوعی جابه‌جایی در معیارهای ارزیابی کنش اخلاقی بینجامد؛ به‌گونه‌ای که مفاهیمی چون عدالت، مسئولیت و خیر عمومی در معرض بازتفسیر بر اساس منطق‌های نهادی و اقتصادی قرار گیرند. در برخی خوانش‌های انتقادی، این تحول به‌عنوان نوعی «اخلاق‌زدایی از امر سیاسی» تفسیر شده است؛ وضعیتی که در آن مفاهیمی چون عدالت و حقیقت ممکن است زیر فشار الزامات کارآمدی و انباشت سرمایه دستخوش بازتعریف شوند. از این منظر، خوارانگاری فضیلت را می‌توان یکی از پیامدهای محتمل ساختارهای قدرتی دانست که انسان را نه به‌عنوان غایت فی‌نفسه، بلکه بیشتر در چارچوب هدف‌ها، نقش‌ها و سنجش‌های کارکردی ارزیابی می‌کنند؛ چنان‌که فوکو هشدار می‌دهد: «باید مراقب قدرت بیش از حد عقلانیت سیاسی بود» (فوکو، ۱۳۷۲: ۷۵).

ج) دگرگونی زبان پوپولیستی قدرت: گذار از اقناع سیاسی به نمایش تقابلی

پوپولیسم راست‌گرا، که در هیئت «ترامپیسم» تجسم یافته است، پدیده‌ای گذرا یا استثنایی در سیاست معاصر نیست؛ بلکه بازتاب‌دهنده جابه‌جایی در پارادایم‌های کاربست قدرت است؛ جابه‌جایی از الگوهای مبتنی بر «اقناع عقلانی» به سوی گونه‌های «کنش ماکیاولیستی» و ستیزه‌جویانه؛ وضعیتی که در

آن سیاست، نه عرصه دستیابی به توافق، که میدان مهندسی ادراکات و سرکوب تفاوت‌های هویتی است. در این گذار، وزن اخلاقی کنش سیاسی در برابر منطق رقابت، برتری جویی و کسب حداکثری منافع کاهش می‌یابد و نوعی بازآرایی در نسبت میان زبان، قدرت و مخاطب شکل می‌گیرد. در این چارچوب، سیاست بیش از آنکه بر تولید تفاهم و همگرایی استوار باشد، به عرصه‌ای برای رقابت گفتمانی و بازتعریف مداوم «دیگری» تبدیل می‌شود. زبان سیاسی در چنین وضعیتی، فراتر از کارکردهای ارتباطی معمول، به ابزاری برای تثبیت موقعیت‌های قدرت و بازتولید شکاف‌های اجتماعی بدل می‌گردد؛ امری که نشان می‌دهد:

زبان به خودی‌خود خاستگاه قدرت نیست؛ بلکه ابزاری است که کاربست، به چالش کشیدن، یا بازتوزیع مناسبات قدرت را در کوتاه‌مدت و بلندمدت ممکن می‌سازد. در واقع، زبان تهی از قدرت، تنها زمانی به عاملی برای سلطه بدل می‌شود که در نحوه به‌کارگیری آن توسط افراد و گروه‌های صاحب‌قدرت، در خدمت مقاصد استراتژیک قرار گیرد (Blackledge, 2005: 4).

این بازآرایی زبانی، گویای آن است که چگونه کنشگران سیاسی، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های پنهان زبان، در پی مشروعیت‌بخشی به منازعات خویش هستند. از این منظر، می‌توان از نوعی تنزل در سطح عقلانیت ارتباطی به سوی عقلانیت ماکیاولیستی در کنش سیاسی سخن گفت؛ وضعیتی که در آن، کارآمدی و پیروزی بر الزامات هنجاری تقدم می‌یابد.

(د) مهندسی آشوب: رسانه، الگوریتم و رادیکالیزه کردن قدرت

در لایه نهایی، زیرساخت‌های تکنولوژیک و ساختارهای الگوریتمیک، وظیفه رادیکالیزه کردن گفتمان قدرت را بر عهده دارند. رسانه‌های نوین با ایجاد «اتاق‌های پژواک»، امکان گفتگوی فضیلت‌مند را سلب کرده و قدرت را به سمت نوعی «حکومت احساسات» سوق داده‌اند. در این وضعیت، تفکر انتقادی جای خود را به واکنش‌های غریزی توده‌ها می‌دهد تا قدرت بتواند با مدیریت آشوب و بهره‌گیری از «روایت‌های کاذب»، فرآیند فرسایش اراده آزاد و تثبیت انقیاد جمعی را به اوج برساند.

۷. یافته‌های پژوهش و دستاوردهای مفهومی

تحلیل‌های به‌عمل‌آمده در این نوشتار، منجر به استنتاج سه گزاره بنیادین در باب وضعیت معاصر قدرت و اخلاق می‌گردد که سنتز نهایی پژوهش را شکل می‌دهند:

الف. بازنمایی «نیهیلیسم کارکردی» در گفتمان قدرت

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بخش مهمی از سازوکارهای قدرت در سده بیست و یکم، از «منطق غایت‌شناختی» به سوی نوعی «نیهیلیسم کارکردی» گرایش یافته است. در این وضعیت، قدرت دیگر همواره در پی تحقق خیر عمومی نیست، بلکه به شکل خودمرجع بر «تکرار تکنیکی خویش» و انباشت ابزارهای سلطه متمرکز می‌شود. در این میان، «پساحقیقت» بستر زیست این نیهیلیسم کارکردی است؛ چرا که با بی‌اعتبار کردن مرجعیت حقیقت، فضا را برای کنش‌های قدرتی که فاقد هرگونه غایت اخلاقی‌اند، باز و ایمن می‌سازد. این نیهیلیسم به معنای فقدان قدرت نیست، بلکه به معنای تهی‌شدن آن از «محتوای استعلایی» و ارزش تمدنی است که به پیدایش کنشگری‌های مخرب در عرصه بین‌الملل می‌انجامد.

ب. استعمار زیست‌جهان و استحاله اخلاق به منطق سود

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، یافته‌ها حاکی از آن است که زوال اخلاق در مناسبات کلان، تا حد زیادی پیامد سیطره «عقلانیت ابزاری» بر «زیست‌جهان» انسانی به شمار می‌رود. در تقابل میان «منطق سود» و «منطق معنا»، ساختارهای قدرت با کالانگاری فضیلت، اخلاق را بیشتر از یک کنش رهایی‌بخش به یک «تکنیک توجیه‌گر» تقلیل داده‌اند. این یافته تبیین می‌کند که افول اخلاقی در دیپلماسی مدرن، نه در همه حال یک خطای فردی، بلکه بازتابی از استعمار سپهر زندگی توسط سازوکارهای ابزاری است.

ج. تهدیدات تمدنی به مثابه «اضطراب هژمونیک»

پژوهش حاضر به این دستاورد مفهومی دست یافت که تنش‌های حاد تمدنی و بازگشت بدویت گفتمانی، نه نشانه اقتدار، بلکه بازتاب نوعی «اضطراب هژمونیک»^{۴۱} در گذار به دنیای چندقطبی است.

^{۴۱}. Hegemonic Anxiety

این مفهوم به معنای نسبت دادن انگیزه‌های روان‌شناختی به دولت‌ها نیست، بلکه اشاره به الگوی گفتمانی دارد که در آن احساس کاهش جایگاه یا تهدید منزلت، به تولید زبان‌های تهاجمی مشروعیت‌بخش می‌انجامد.

از این منظر، تهدید به نابودی بسترهای تمدنی را می‌توان واکنش دفاعی و بحران‌زده در چارچوب منازعات هژمونیک دانست؛ واکنشی که در آن، قدرت‌هایی که با فرسایش لنگرگاه‌های اخلاقی و هنجاری خود مواجه می‌شوند، ممکن است برای حفظ موقعیت خویش به بازتعریف، تضعیف یا تعلیق قواعد بازی روی آورند. در این معنا، زبان تهدید نه تنها ابزاری برای انتقال مواضع سیاسی، بلکه بخشی از سازوکار تولید معنا، بازسازی مرزهای هویتی و مشروعیت‌بخشی به کنش‌های قدرت است. بر این اساس، بازگشت برخی صورت‌های تهاجمی در گفتمان سیاسی معاصر را نمی‌توان تنها نشانه‌ای از قدرت دانست، بلکه باید آن را واکنشی به بحران مرجعیت و دگرگونی در نظم هنجاری تحلیل کرد. ساختارهای قدرتی که پیش‌تر بر مدار ثبات هنجاری حرکت می‌کردند، اکنون در مواجهه با فرسایش جایگاه خود و کاهش توان تعریف قواعد، به زبان‌های تقابلی و رفتارهای پرخطر روی آورده‌اند؛ رویکردی که بیش از آنکه بیانگر اقتدار پایدار باشد، نشانه‌ای از اضطراب هژمونیک و تلاشی برای تثبیت دوباره جایگاهی است که با چالش‌های ساختاری مواجه شده است. در نهایت، عبور از این بن‌بست ساختاری و اخلاقی، نه از مسیر بازگشت به گذشته، بلکه در گرو بازسازی اخلاقی سیاست از طریق احیای عقلانیت تفاهمی و پذیرش صادقانه‌تر هویتی است.

پژوهش حاضر در نهایت بر این باور است که برای خروج از بن‌بست‌های تمدنی و رهایی از چنبره‌ی نیهیلیسم تکنولوژیک، نیازمند احیای ظرفیت‌های عقلانی و بازاندیشی در نسبت میان خود و دیگری هستیم؛ زیرا: «یک گفتگوی واقعی - گفتگویی که در آن امکان تجربه، یادگیری و دستیابی به بینش‌های جدید وجود دارد - نیازمند پذیرش تفاوت و ویژگی مستقل دیگری است» (Zima, 2023: 6).

بنابراین، گذار به پارادایم «توانمندی در تعامل با دیگری» تنها یک ضرورت اخلاقی نیست، بلکه راهبرد بنیادین برای پاسداری از حیات تمدنی و اخلاقی در سده بیست و یکم است؛ راهبردی که می‌تواند عرصه سیاست را از میدان بسیج عاطفی و ستیزه‌های هویتی، به فضای گشوده‌ای برای تحقق خرد جمعی و همزیستی مسئولانه بازگرداند.

۸. نتیجه گیری

دستآورد این پژوهش بر این فرض استوار است که «تراژدی قدرت در سپهر پساحقیقت»، نه به معنای زوال قدرت، که بیانگر پارادوکس بنیادین است: قدرت معاصر، هم‌زمان با گسترش بی‌سابقه ظرفیت‌های فناورانه، ارتباطی و کنترلی، با بحران عمیق در معنا، فرسایش افق‌های هنجاری و گسستی میان حقیقت و سیاست روبه‌روست. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بخشی از بحران‌های تمدنی کنونی را باید در استحاله قدرت از یک ظرفیت سامان‌دهنده سیاسی به مجموعه‌ای از سازوکارهای انقیاد، تنظیم و مدیریت ادراک جستجو کرد؛ وضعیتی که در سپهر پساحقیقت، از طریق سیاسی‌شدن حقیقت، بسیج عاطفی و بازتولید روایت‌های پوپولیستی تشدید می‌شود.

از این منظر، مسئله اصلی جهان معاصر فقدان ابزارهای قدرت نیست، بلکه ناتوانی در پیوند دادن قدرت با مسئولیت، حقیقت و کرامت انسانی است. برون‌رفت از این وضعیت، نه در راه‌حل‌های فنی به‌تنهایی، بلکه در بازسازی ساختاری «زیست‌جهان انسانی» و بازاندیشی بنیادین در نسبت میان قدرت، اخلاق و اجتماع امکان‌پذیر است. گذار از وضعیت موجود، نه از رهگذر توافق ایستا، بلکه از طریق تحقق «درهم‌آمیزی افق‌ها» امکان‌پذیر است؛ فرآیندی که در آن فهم متقابل از مسیر مواجهه انتقادی و گفتگو میان سنت‌های تمدنی شکل می‌گیرد.

در این مسیر، بازسازی جامعه مدنی جهانی به‌مثابه سازوکاری برای ایجاد موازنه هنجاری در برابر قدرت عریان و روایت‌های تقلیل‌گرای پوپولیستی، ضرورت بنیادین دارد. این کنشگری، با تقویت شبکه‌های آگاهی و بازسازی حوزه عمومی، می‌تواند زمینه را برای تقویت عقلانیت ارتباطی و کاهش روندهای توده‌ای‌کننده فراهم آورد. تحقق این امر مستلزم جابه‌جایی در پارادایم قدرت است؛ گذار نهادی و تدریجی از منطق «سلطه بر دیگری» به سوی «توانمندی در تعامل با دیگری»؛ گذاری که در آن، معنای قدرت از غلبه و کنترل، به مسئولیت در قبال دیگری و امکان کنش مشترک بازتعریف می‌شود. از این منظر، استمرار حیات اخلاقی و تمدنی در سده بیست‌ویکم نیازمند بازاندیشی در نسبت میان قدرت،

مسئولیت و کرامت انسانی است؛ بازاندیشی‌ای که می‌تواند سیاست را از منطق صرف سلطه به سوی الگوهای مبتنی بر مسئولیت متقابل و همزیستی انسانی هدایت کند.

تحقق این افق در گرو شکوفایی نوعی تربیت سیاسی اخلاق‌محور است که سوژه انسانی را از موقعیت کارگزار منقاد در چرخه‌های مصرف و تنظیم فناورانه، به شهروند مسئول در مقیاس جهانی ارتقا دهد. این گذار از دو مسیر بنیادین قابل پیگیری است:

نخست، اخلاق مراقبت: بازاندیشی در نسبت میان انسان، فناوری و زیست‌بوم، برای عبور از نگاه ابزاری و حرکت به سوی صیانت از پیوندهای انسانی و محیطی. در این چارچوب، تقویت «درنگ اخلاقی» در برابر «شتاب فناورانه» اهمیت می‌یابد؛ زیرا صورتهای نوین تنظیم فناورانه، ضرورت بازنگری در حدود و غایات عقلانیت ابزاری را آشکار ساخته‌اند. از این منظر، گذار از منطق «مدولاسیون»^{۴۲} فراگیر (Deleuze, 1992: 7)، به معنای حرکت از تنظیم سیال و پیوسته رفتارها به سوی حساسیت اخلاقی نسبت به وضعیت انسانی است؛ گذاری که امکان بازصورت‌بندی «اخلاق مراقبت» را فراهم می‌آورد.

دوم، سیاست دوستی: بازآرایی سیاست به مثابه عرصه «به رسمیت‌شناسی دیگری»؛ پهنه‌ای که در آن تفاوت‌های هویتی نه به عنوان تهدید یا زمینه‌ساز ستیز، بلکه به مثابه امکانی برای غنای افق مشترک انسانی فهم می‌شوند. در این پارادایم، به تعبیر ژاک دریدا، سیاست بر بنیان «احترام و مسئولیت» (Derrida, 2005: 252) بنا می‌شود؛ مسئولیت بی‌پایان در برابر «دیگری» که از تقلیل انسان به دشمن یا ابزار جلوگیری می‌کند و کثرت‌گرایی را به یکی از پایه‌های تمدن‌ساز بدل می‌سازد.

از این منظر، حفظ افق اخلاقی و تمدنی آینده نه در حذف تفاوت‌ها، بلکه در ایجاد ظرفیت‌هایی برای همزیستی مسئولانه میان تفاوت‌ها امکان‌پذیر است؛ زیرا بحران معاصر بیش از آنکه ناشی از فقدان ابزارهای قدرت باشد، از ناتوانی در پیوند دادن قدرت با مسئولیت و کرامت انسانی سرچشمه می‌گیرد.

^{۴۲}. مدولاسیون (Modulation) در مفهوم دلوزی، به شیوه نوینی از کاربست قدرت اشاره دارد که در آن کنترل نه از طریق قواعد ثابت و فضاها بسته، بلکه از رهگذر تنظیم پیوسته و انعطاف‌پذیر رفتارها و امکان‌های کنش سوژه‌ها صورت می‌گیرد.

سرانجام، استمرار حیات تمدنی در سده بیست و یکم نه در گرو افزایش توانایی‌های فنی، بلکه وابسته به احیای سیاست فضیلت‌محور و بازشناسی کرامت ذاتی انسان است. صلح پایدار زمانی تحقق می‌یابد که «اراده معطوف به سلطه» جای خود را به «ضرورت کنش مشترک» بسپارد و سیاست از ابزاری برای اعمال برتری بر دیگری، به «هنری برای زیستن در کنار دیگری» بدل شود. بدین‌سان، افق آینده تمدن نه از راه حذف تفاوت‌ها، بلکه از رهگذر توانایی جوامع برای تبدیل تفاوت به امکان گفتگو، مسئولیت و همزیستی شکل خواهد گرفت.

تحقق این گذار، نیازمند فراتر رفتن از رویکردهای هنجاری و توجه به راهکارهای نهادی است؛ راهکارهایی شامل: آموزش شهروندی جهانی برای پرورش مسئولیت‌پذیری و درک متقابل؛ تنظیم اخلاقی فناوری برای پاسداری از کنشگری انسان در برابر منطق‌های محاسباتی؛ تقویت نهادهای میانجی برای بازسازی عرصه‌های عمومی و ایجاد تعادل میان قدرت و جامعه؛ و سامان‌دهی اخلاقی داده‌ها برای جلوگیری از فروکاستن انسان به موضوع نظارت و پردازش اطلاعات. این مسیر، پیوند دوباره فناوری با مسئولیت اخلاقی را ممکن می‌سازد.

بر این اساس، گذار از منطق «سلطه بر دیگری» به سوی «همزیستی مسئولانه با دیگری»، نه تحولی محدود به اندیشه، بلکه فرآیند چندلایه است که در پیوند میان پرورش اخلاقی، سامان‌دهی نهادی و مسئولیت فناورانه شکل می‌گیرد. در این افق، قدرت نه با معیار حذف یا کنترل دیگری، بلکه با ظرفیت آن برای فراهم آوردن زمینه‌های همزیستی مسئولانه، گفتگوی سازنده و شکوفایی مشترک انسانی سنجیده خواهد شد.

منابع

- دریفوس هیوبرت و رابینو پل (۱۳۷۶). *فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*: میشل فوکو. تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴). «حکومت‌مندی» ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، *فصلنامه گفتگو*، شماره چهل و چهارم.

فوکو، میشل (۱۳۹۹). امنیت، قلمرو، جمعیت: درس گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۷-۱۹۷۸. ترجمه م. ج. سعیدی، تهران: نشر چشمه.

نش، کیت (۱۳۸۰). جامعه شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.

Additional Protocol I (1977, Art. 51(3)) outlines these protections. These rules reflect customary international law (International Committee of the Red Cross [ICRC], 2005, pp. 3–8; U.S. Department of the Navy, 2017, § 8.3). All treaty texts and customary rules can be accessed through the *ICRC IHL Databases* (<https://ihl-databases.icrc.org>).

Agamben, G. (1998). *Homo Sacer: Sovereign Power and Bare Life* (D. Heller-Roazen, Trans.). Stanford University Press.

Blackledge, A. (2005). *Discourse and power in a multilingual world*. John Benjamins Publishing Company.

Debord, G. (2014). *The society of the spectacle* (K. Knabb, Trans. & annot.). Bureau of Public Secrets. (Original work published 1967).

Deleuze (1992): October, 59, 3–7. The MIT Press.

Deleuze, G. (1992). *Postscript on the societies of control*. October, 59, 3–7. The MIT Press.

Gordon, G. S. (2004). A war of media, words, newspapers, and radio stations: The ICTR media trial verdict and a new chapter in the international law of hate speech. *Virginia Journal of International Law*, 45 (1), 139–197.

Derrida, J. (2005). *Politics of Friendship*. Translated by George Collins. Verso.

Han, B.-C. (2017). *Psychopolitics: Neoliberalism and new technologies of power* (E. Butler, Trans.). Verso.

Hardt, M., & Negri, A. (2000). *Empire*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Li, X., & Zhang, S. (2018). Interdependent hegemony: China's rise under the emerging new world order. *China Quarterly of International Strategic Studies*, 4 (02).

Perkins, J. L. (2024). Speech act theory and textualism's unfaithful agency problem. *Vermont Law Review*, 48(3), 446–504.

Mendel, T. (2006). *Study on international standards relating to incitement to genocide or racial hatred: For the UN Special Advisor on the Prevention of Genocide*. Office of the Special Adviser on the Prevention of Genocide, United Nations.

Risse, M. (2026, April 8). "A whole civilization will die tonight": The day the American president threatened genocide. Harvard Kennedy School, Carr-Ryan Center. <https://www.hks.harvard.edu/centers/carr-ryan/our-work/carr-ryan-commentary/whole-civilization-will-die-tonight-day-american>.

Rouvroy, A., & Berns, T. (2013). *Algorithmic governmentality and prospects of emancipation*. In Réseaux, 177(1). La Découverte. <https://www.cairn-int.info/revue-reseaux-2013-1-page-163.htm>.

Schmitt, M. N. (2010). Military necessity and humanity in international humanitarian law: Preserving the delicate balance. *Virginia Journal of International Law*, 50(4), 795–839.

Tisdall, S. (2026, April 4). *As Team Trump wage unceasing war on Iran, evangelical nationalists are destroying any moral world order we once had*. The Guardian. <https://www.theguardian.com/commentisfree/2026/apr/04/donald-trump-iran-war-evangelical-nationalists-moral-world-order-pete-hegseth>.

Van Dijk, T. A. (2008). *Discourse and power*. Palgrave Macmillan.

Wodak, Ruth (2001). “The discourse-historical approach”. In R. Wodak & M. Meyer (Eds.), *Methods of Critical Discourse Analysis* (pp. 63–94). London: Sage.

Zima, P. V. (2023). *Discourse and power: An introduction to critical narratology: Who narrates whom?* Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781003363613>.